

# مقایسهٔ جمشید جم در شاهنامه

با

## سلیمان پیامبر

محمد رضا پاشایی

سلیمان نام پیامبری است معروف که بعد از پدرش داوود مدت ۴۰ سال به سلطنت پرداخت. در سال چهارم به بنای بیت المقدس اقدام کرد. بسیاری از حوادث زندگی او در قرآن آمده است. نام او ۱۷ بار در قرآن ذکر گردیده و در ادبیات فارسی بیشتر داستان‌های او به جمشید نسبت داده شده که از جمله آنان خاقانی می باشد:

زبان ثناگر در گاه مصطفی خوش تر که بار گیر سلیمان نکوتر است سبا

چون آب پشت دست نماید نغین نغین پس مهر جم به خاتم گویا برافکند

از دیدگاه قرآن «سلیمان» پیامبری است دارای علم و حکمت و تنها حق سبحانه را می ستاید. «جن و انس و باد به فرمان او هستند او زبان پرندگان و حیوانات را می داند و با آن‌ها سخن می گوید (سوره نمل آیه ۱۶ و ۱۷). باد به فرمان سلیمان (ع) است به طوری که حافظ، مکرر بر حکمروایی سلیمان بر باد و یا بر باد رفتن تخت او اشاره کرده است:

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

\* \* \*

جایی که تخت و مسند جم می رود به باد گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم

گفته شده داستان جمشید در شاهنامه - که به عنوان یک اثر ملی حاوی پیام‌های عارفانه می باشد - نمادی از حضرت

سلیمان است . سلیمانی که در کتاب مقدس مطرح شده با سلیمان قرآن و تفسیر عرفا تفاوت دارد . سلیمان کتاب مقدس در نهایت ، دچار شرک می شود . در کتاب مقدس او پادشاهی است دارای همسران متعدد که سر انجام تحت تأثیر عقاید زنان خویش از راه یکتاپرستی به طور محسوس منحرف می شود و برای خدایان دیگر هم قربانی تقدیم می کند . با آن که خداوند او را از این عمل بر حذر داشته بود ، سرانجام این خطا سبب سقوط سلطنت وی می شود . در متون عرفانی ، شخصیت سلیمان نمادی از دانایی و عقل است . عزیز الدین نسفی در انسان کامل ، سلیمان را نمادی از عقل و روحی که حاکم بر جهان است می داند که از نعمت رحیمیت و رحمانیت خداوند برخوردار است . در افسانه های مربوط به حضرت سلیمان به انگشتی اشاره می شود که دارای خاتم بوده و قدرت و سلطنت سلیمان به واسطه آن انگشتر است . اما در قرآن کریم ، اشاره ای به این موضوع نشده است در حالی که طبق روایات ، اسم اعظم در آن وجود داشته است . حافظ می فرماید :

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

\* \* \*

آخر ای خاتم جمشید همایون آثار گر ، فُتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود  
طبق روایات ، حضرت سلیمان بر اثر بی دقتی یکی از نزدیکانش انگشتر را از دست می دهد و به دست دیوی می افتد و پس از چندی با جست و جوی بسیار آصف بن برخیا \_ وزیرش \_ این مشکل حل می شود و دوباره انگشتر به حضرت باز می گردد:

من آن نگین سلیمان به هیچ نستادم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

\* \* \*

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت که اسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن

در داستان زندگی سلیمان نبی ، هدهد و مور نقش مهمی دارند . چنان که حافظ می گوید:

بر تخت جم که تاجش معراج آسمان است همت نگر که موری با آن حقارت آمد

\* \* \*

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

با توجه به ابیاتی که نقل شد مشخص می شود که از قدیم افسانه های مربوط به حضرت سلیمان با جمشید در آمیخته است . داشتن انگشتر را به جمشید یا به سلیمان نسبت می دهند . موضوع خاتم و دیو ، سرقت انگشتر ، جمشید و مور ، آصف و جمشید و نکته های دیگر که در شعر شاعران به طور مشترک میان جمشید و سلیمان مطرح شده است حاکی از این موضوع است که در ادبیات بین این دو شخصیت آمیختگی وجود دارد .

جمشید جم از پادشاهان اساطیری ایران است که گفته شده که در ۳۰۰ سال از حکومت او ، مرگ و بیماری وجود نداشته تا این که او گمراه شد و دعوی خدایی کرد و جهان آشفته شد و مرگ و بیماری بازگشت . اما در زمان حکومتش



ممالک عالم را به آبادانی رساند . اگر به زندگی نامه او در شاهنامه ی فردوسی دقت کنیم متوجه می شویم که جمشید نماد سلیمان است . البته سلیمانی که در متون عرفانی و کتاب مقدس از آن یاد می شود، نه سلیمانی که در قرآن به معصوم بودن او به عنوان پیامبر بر می خوریم . دهخدا در مورد جمشید می گوید : «نام پادشاهی معروف که در اول «جم» نام داشت یعنی سلطان و پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن آن شد که او سیر عالم می کرد، چون به آذربایجان رسید روزی بود که آفتاب به نقطه ی حمل آمده بود، فرمود که تخت مرصعی را در جای بلندی گذاشتند و تاج مرصعی بر سر نهاده بود و بر آن تخت نشست، چون آفتاب طلوع کرد شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج و تخت افتاد، شعاعی در غایت روشنی پدید آمد و چون به زبان پهلوی ، شعاع را «شید» می گویند این لفظ را بر هم افزودند و جمشید گفتند ، یعنی پادشاه روشن . در آن روز جشنی عظیم کردند و آن روز را نوروز نام نهادند. پس از آن که پدرش یعنی طهمورث از دنیا رفت ، او به جای پدر بر تخت نشست و تاج زر بر سر نهاد و تمام دیو و مرغ و پری به فرمان او درآمدند و او دارای فره ایزدی بود.

گرانمایه جمشید فرزند او کمر بست یکدل پر از پند او برآمد بر آن تخت فرخ پدر به رسم کیان بر سرش تاج زر کمر بست با فر شاهنشاهی جهان گشت سر تا سر او را رهی زمانه برآسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری جهان را فزوده بُد و آبروی فرزندان شده تخت شاهی بدوی منم گفت با فره ی ایزدی هم شهریاری هم موبدی

او با اندیشه ی روشن ، آهن را نرم کرد و خود، زره، جوشن، تیغ و دیگر ابزار جنگی را درست کرد :

به فرکیی نرم کرد آهنها چو خود وزره کرد و چون جوشنا

فره به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. فره بر اثر "خویش کاری" به دست می آید . اگر هر کسی ، هر طبقه به خویش کاری بپردازد و تنها به وظایف خود عمل کند فرهمند می گردد. فره ی ایزدی، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی بر می آید که فره باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویش کاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت ، ثروت ، موفقیت و جز آن بر زندگی مردم اثر می گذارد و شکل می پذیرد . انسان می تواند دارای فره باشد یا نباشد و حتی اگر کسی فره را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد. اگر از دید گاه سمبلیک به فره نگاه کنیم می توانیم آن را نمادی از دانش و حکمت به حساب آوریم.

عقل و حکمت را می توانیم از فره ایزدی برداشت کنیم که خداوند به جمشید بخشیده بود و جمشید نمادی از حضرت سلیمان است. جمشید، خویش کار است ، بر نفسش غلبه می کند ، آن را تحت کنترل خود در می آورد ، پس دارای عقل و حکمت است . از این نیرو کمک می گیرد و جامعه ی روزگارش را به چهار بخش تقسیم می کند . او معتقد است که این چهار ستون اصلی، پیکره ی انسانی و یا جامعه ی انسانی را تشکیل می دهد. آن ها را به کار می گیرد و

به اطاعت خود در می آورد. این چهار بخش عبارتند از:

۱ - کاتوزیان - ۲ نیساریان - ۳ نسودیان یا پسودیان - ۴ اهنوخشیان

از دیدگاه عرفان شاید این چهار دسته، چهار ویژگی و خصلت مهم انسانی باشد که اگر زیر فرمان و قدرت انسان قرار بگیرد، انسان را به سعادت و در غیر این صورت به شقاوت می رساند. کاتوزیان، پرستندگان، عابدان و زاهدانی هستند که جمشید آنها را به کوه می فرستد:

گروهی که کاتوزیان خوانیش به رسم پرستندگان دانیش  
جدا کردشان از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه  
بدان، تا پرستش بود کارشان نوان پیش روشن جهاندارشان

کوه، پناهگاه عارفان و نماد نیایش می باشد. چرا که در داستان های عرفانی کوه جایگاه دانایان، عارفان و اهل حکمت است. زیرا خداوند، حضرت محمد «ص» را در غار حرا به نبوت مبعوث گردانید و یا حضرت موسی در کوه طور تجلی نورالهی را دید و لوح ده فرمان را دریافت کرد.  
«نیساریان» همان ارتشیان و نگهبانان هستند:

صفی بر دگر دست بنشانند همی نام نیساریان خواندند  
کجا شیر مردان جنگ آوردند فروزنده ی لشکر و کشورند  
کز ایشان بود تخت شاهی به جای وز ایشان بود نام مردی به پای  
«نسودیان» همان کشاورزان و برزیگران هستند:

نسودی سه دیگر گُره را شناس کجا نیست بر کس از ایشان سپاس  
بکارند و ورزند و خود بدرونند ه گاه خورش سرزنش نشنوند  
دسته چهارم «اهنوخشیان» هستند که اهل صنعت و پیشه ورنند:

چهارم که خوانند اهتوخوشی همان دست ورزان ابا سرکشی  
کجا کارشان همگنان پیشه بود روانشان همیشه پر اندیشه بود

غرض از بیان این چهار دسته، توضیح در مورد یکی بودن جمشید و سلیمان است. مطابق با آن چه در کتاب مقدس و کتاب های دینی و تاریخی مطرح شده، مهم ترین کار سلیمان نبی ساخت معبدی بود که بنای آن هفت سال طول کشید و در ساخت این ساختمان صنعت گرانی چون معماران، مهندسان و متخصصان کار کردند و پس از پایان کار زاهدان و عابدان به تبلیغ و آموزش احکام دینی پرداختند و پرستش خداوند را سرلوحه اعمال خود قرار دادند و گروهی هم از آن معبد، پاسبانی و محافظت کردند. با این سخن می توان گفت که سلیمان نیز مانند جمشید از این چهار گروه در معبد خود استفاده کرد. سلیمان نبی دارای قالیچه ای بود که با آن در آسمان به پرواز در می آمد. در سوره انبیاء آیه ۸۱ آمده است که "ماباد را مسخر سلیمان ساختیم که به امر او به سوی سرزمین های پر برکت جریان



می یافت ". ابوالفتوح رازی در روض الجنان می نویسد که: سلیمان (ع) مرکبی ساخته بود از چوب ، او را هزار رکن بود، بر هر رکنی هزار خانه بنا کرده بود که لشکر او از جن وانس آن جا بودندی . در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مرکب برگرفتندی و برداشتندی از زمین . آن گه بادی نرم بیامدی و یک ماهه راه ببردی.... ، جمشید نیز چنین بود او دارای تختی بود که حمل کننده آن دیوها بودند:

به فر کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندر شناخت  
 که چون خواستی دیو برداشتی زهامون به گردون برافراشتی  
 چو خورشید تابان میان هوا نشست به بر او شاه فرمانروا  
 اید گفت تخت و قالیچه نماد عقل است که جمشید و سلیمان با نشستن بر آن به اداره امور می پردازند . باد می تواند همان جسم مادی باشد که به دستور عقل کار می کند.  
 در داستان جمشید دیوان به فرمان وی کاخ عظیمی را بنا می کنند که مناسب پادشاهان نیرو مند بوده است . در کتاب مقدس هم به کاخ سلیمان نبی اشاره می شود .  
 یکی از عواملی که باعث تفاوت داستان سلیمان نبی و جمشید می شود این است که طبق گفته ی فردوسی ، جمشید دچار بیماری شرک شده و خود را خدا دانسته است:

منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

\* \* \*

چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان  
 گرایدون که دانید ، من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین  
 چو این گفته شد ، فر یزدان ازو گسست و جهان شد پر از گفت و گوی  
 اما گناهی که برای حضرت سلیمان بیان می شود ترک اولی است . به این عبارت که روزی آن قدر جذب زیبایی اسبان می شود که از نافله ی عصر غافل می شود و فرصت را از دست می دهد . اما سهروردی در حقیقه العشق او را انسان کامل می داند که گناهی مرتکب نشده است. «سلیمان عشق چون آید مورچگان حواس ظاهر و باطن هر یک به جای خود قرار گیرند تا از صدمت لشکر عشق به سلامت مانند.»

در کتاب مقدس آمده است که «در وقت پیری سلیمان ، واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل پدرش داوود با یهوه \_ خدایش \_ کامل نبود و...» این سخن کتاب مقدس می تواند با شرک ورزیدن جمشید در شاهنامه مطابقت داشته باشد نه با منابع اسلامی و عرفانی.

در داستان زندگی سلیمان نبی ، مواردی وجود دارد که هر کدام می تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد و هر کدام داستانی جالب در زندگی این پیامبر بزرگوار است. این سخن را با اشارات حافظ به پایان می بریم :



۱ - مورچه و سلیمان:

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورث

۲ - انگشتی سلیمان:

از لعل تو گریابم انگشتی زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

۳ - خاتم و اسم اعظم:

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت که اسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن

۴ - گم شدن انگشتی:

دلی که غیبت نمای است و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود، چه غم دارد

۵ - تخت سلیمان و بر باد رفتنش:

بادت به دست باشد گر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

۶ - آصف و سلیمان:

محتسب داند که حافظ عاشق است و آصف ملک سلیمان نیز هم

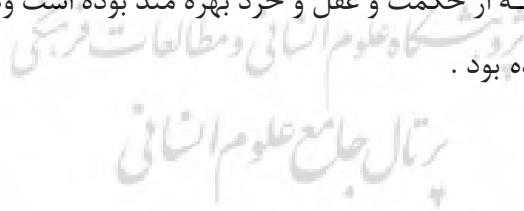
۷ - هدهد سلیمان:

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است که مژده طرب از گلشن سبا آورد

با ذکر مواردی از زندگی جمشید و سلیمان اکنون می توانیم قضاوت کنیم که شخصیت جمشید در شاهنامه می تواند

نماد سلیمان پیامبر باشد که همیشه از حکمت و عقل و خرد بهره مند بوده است و همه عوامل مادی جهان به مدد

بهره گیری از عقل به تسخیر او در آمده بود.



منابع:

۱ - قرآن کریم

۲ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگاه

۳ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، ۱۳۷۳، دانشگاه تهران

۴ - حافظ، شمس الدین محمد، با توجه به نسخه غنی و قزوینی، اقبال، تهران، ۱۳۷۲

۵ - سهروردی، شیخ شهاب الدین، مونس العشاق یا فی حقیقه العشق، انتشارات مولی

۶ - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه بر اساس چاپ مسکو، انتشارات سخن گستر

۷ - کتاب مقدس، ترجمه قدیم، چاپ جدید

۸ - رازی شیخ ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمد جعفر یاحقی، بنیاد پژوهش های اسلامی

۹ - نسفی، عزیزالدین، انسان کامل، طهوری.